

دورنمای تصوف در ایران

۱- اساس و پایه :

یکی از حالات طبیعی نوع بشر که از قدیمترین زمانها وجود داشته و من بعد هم موجود خواهد بود حس «غیرت» و «رشک» است . غیرت یعنی عدم رضایت از اینکه کسی دیگر، از آنچه حق ماست بدون اعتنا کردن بما بهرمند گردد - رشک هم شبیه باین است و آن نوعی از حسد است، یعنی دیگری دارای چیز باچیز هائی باشد که ممکن بوده یا هست که مادارای آنچه باشیم !

غالب مخاصمات و منازعات در دنیا بر سر همین حالت پیدا شده و میشود و ریغمبران و حکما برای تخفیف دادن باین آلام نفسانی یعنی از میان بردن اسباب و جهات «رشک» و «غیرت» یا حسد و طمع که حد افراط آنست آمده و کتابها آورده اند و قوانین و اصول مقرر کرده و دستورهای اخلاقی داده اند و برای هر فردی حقوقی قائل شده اند تا از تجاوزات افراد و یا از احساسات و عدم رضایت افراد دیگر ممانعت بعمل آرند .

و جمعی از آنها جنبه «تربیت منفی» بخود داده و از این راه خواسته اند از آلام مذکور جلوگیری نمایند و مقصودشان آن بود که برای خود و فقرا تسلیت و دلخوشی بوجود بیاورند که با سعادت و دل خوش دنیا را بگذرانند .

این جماعت چون دریافته اند که با ایجاد حدود و ثغور حقوقی و اخلاقی نمیتوانند از بیعدالتی و طمع افراد متعددی ممانعت کنند و نه هم از غیرت و

رشك و حس و محرومیت افراد مظلوم یا بی‌دست و پاكاهند تربیت منفی را بوجود آورده‌اند .

تربیت منفی یعنی ایجاد حس گذشت و بی‌اعتنائی بدنی و مال و جاه و زن و زر که اصل منازعات و تولید رشك و غیرت و حسد و آلام زجر دهنده است در بشر، که بسبب این حس گذشت، انسان از سر آنچه مایه و اصل غیرت و حسد است بگذرد و در عین حال شادان و مسرور و سعادت‌مند باشد ازین نوع تربیت در دین برهمنائی بواسطه طبقه بندی مردم و در دین بودائی بواسطه فلسفه اصلی خود دین که حیات را عبارت از رنج و الم می‌شمارد و بنای زندگی را لازم الانهدام میدانند در قدیم وجود داشته است . و در دین مسیح نیز تعلیماتی ازین تربیت پیدا است و در مذهب مانئی (ثنویه) که تعالیم آن از بودائی و زردشتی و مسیحیت گرفته شده است این تعلیم از همه برجسته تر و نمودار تر ذکر شده و برای طبقه برگزیدگان امت یعنی صدیقین (سندیسکها) که معلمین و پیشوایان دین اند، داشتن زن و خانه و سرمایه و لباس زیاده تر از بكدست و حتی اقامت در يك محل بطور دائم یا طولیل المدة ممنوع بوده است . ولی سایر طبقات امت ازین ترك و تجرید معاف بوده‌اند .

در اسلام با آنکه دین سیاسی و اجتماعی است باز تربیت منفی از ابتدا وجود داشته است . *پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
میگویند پیغمبر زیاده تر از چند بز و شتر شیرده که غذای خانواده او را میداده‌اند و ائامیه محدود و بكدست اسلحه و يك مرکوب هیچ نداشته است و میگفته است : من فقیرم و بفقرا افتخار نمیکنم !

باز میگویند چند نفر از رفقای او راه اصحاب صفه، میگفتند این رفقا در غرفه‌ای از غرفه‌های مسجد که خانه محمد هم همانجا بود منزل داشته و همه فقیر بودند و همیشه باهم و غالباً با پیشوای خود میزیسته‌اند و اینها پاكترین و با ایمان‌ترین یاران رسول و صاحب‌زسرا و محسوب میشدند

و باختلاف از شش تن تا نه تن روایت کرده اند .

علی داماد محمد ر عمر دوست او همیشه و حتی بعد از فتوحات بزرگ عرب که سوریه و مصر و ایران بشصرف آنها آمده بود بهمین طریق یعنی تحت اصول تربیت منفی و ترك دنیا و زهد و زندگی بیکرده اند و غذای آنها در موقع خلافت و ریاست جمهورشان نان و پیاز بانان و سرکه یا نان خشک و نمک بوده است !

باید دانست که در دین اسلام زندگانی براحات و استفاده از غذاهای خوب و لباسهای اعلی منزع نیست . و این زندگی که گفتم بر اثر همان اصل مذکور است که اشاره کردیم یعنی زهد و تربیت منفی در لزوم ترك لذت‌های دنیوی برای کسب يك تربیت عالی روحی و معنوی یعنی شادی و سادت دایمی و رهائی از آلام و زحمات نفسانی از راه ترك و پشت پا زدن بخواهشهای نفسانی نامبره .

۲ - صوفی یعنی چه ؟

از قرن سوم ببعده این کلمه یعنی «صوفی» و مردمی که آنها را صوفی می‌گفتند و اصول خاصی در زندگانی که آنها را صوفیگری - تصوف - می نامیدند در میان مسلمین خاصه در بایتخت پسر مر و صدا و غرق در تجمل و ملو از قدرت خلیفه بغداد پیدا شد .

در اینکه اصل این لغت صوفی از کجا آمده حرفها گفته میشود و باده‌تر از همه قولها اینست که صرف بمعنی پشم بز میباشد و صوفیان کسانی بودند که پیراهن آنها خشن و از پشم حیوان مزبور بافته شده بود و جز این جامه کم بها و خشن و ناراحت که لباس فقرای آنوقت بود لباسی بر تن نداشتند .

پیش از اینکه وارد این مطلب بشویم و از عقاید آنها بحث کنیم ، عیب ندارد مختصری از تاریخ تصوف گفته شود :

باید دانست که تا کنون تحقیق و دقتی از منشاء واقعی تصوف بیست

نیامده است و این کار و وظیفه محققین دانشمند امروزی است و در ایران و اروپا نیز جمعی باین تحقیقات سرگرم بوده و هستند که قید جدید نیکسون، انگلیسی یکی از آنها بوده است .

خود صوفیها میگویند: تصوف از اصحاب صفا برای ما باقیمانده و در واقع میخواهند این فلسفه را بخود پیغمبر اسلام و رفقای نزدیک او نسبت بدهند. آنها ابوبکر صدیق نخستین خلیفه و عمر جانشین او و علی چهارمین خلیفه و داماد پیغمبر را از قدیمترین صوفیان میشمارند . و بعد به همین ترتیب جمعی از زاهدان و صاحبان «تربیت منفی» از قبیل «حسن بصری» و زنی «رابعه» نام و «حیب عجمی» و غیره از متقدمین اسلام را صوفی و از پیشوایان تصوف نام میبرند .

ولی امروز اهل تحقیق میگویند که اصحاب صفا و سایر فقرا و زاهدان اسلامی صوفی نبوده اند و ابدأ نه باین اصطلاح آشنا بوده و نه این فلسفه و طرز تفکر را میدانسته اند، بلکه آنها فقط بتربیت منفی و ترك دنیا و عبادت خدا و عدم علاقه بمال و جاه و به تزکیه روح بامید کسب سعادت بعد از مرگ و درك «بهشت» زهد را پیشه کرده بودند و تا امروز دلیل روشنی که بتوانیم آنها یعنی دوستان خاص محمد و سایر زاهدان قرن اول و دوم هجری را صوفی بدانیم در دست نداریم . و عنقریب شاید این عقیده قوت بگیرد که فلسفه تصوف و راه و رسم صوفیگری از هندوستان و دین برهمنی و بودائی یا بوسیله زندقان پیروان مانئی و سندیکیها ، در میان مسلمانان راه یافته است . . .

• • •

تصوف در قرن سوم در بغداد قوت گرفت و یکقرن و نیم از آن نگذشته بود که وارد ایران شده تا سرحدات دور دست این کشور که پادشاهان بزرگ و کوچک از ایرانی و عرب و ترك بر آن حکومت میکردند گسترده و شایع گردید و در قرن پنجم هجری وارد ادبیات فارسی شد . این

جا باید گفت : جنس ایرانی که باغلب احتمالات خود موجد و مخترع این فلسفه بوده زودتر با تصرف آشناسد و ادبیات فارسی صدسال زودتر از عرب باصول صوفیگری آراسته گردید .

معارف صوفیان : جنید بغدادی ، شبلی از اهالی دماوند - سری سقطی از ایرانیان . حسین بن منصور حلاج از اهالی یضای فارس . ذوالنون مصری . بایزید بسطامی از ایرانیان . ابوالحسن خرقانی ایرانی . ابوالقاسم قشیری نیشابوری . ابوسعید ابوالخیر از مردم مهه (نزدیک سرخس و ابیورد) و نام هزارها از مشاهیر عرب و ایرانی و ترک ر کرد تا امروز در تذکره ها ضبط شده که همه از پیروان این سلسله بوده اند . و صد ها از شعرای فارسی و عربی نیز سراغ داریم که خود از پیشوایان تصوف بوده اند مانند : حکیم سنائی غزنوی - شیخ عطار نیشابوری - خاقانی شیروانی - کمال الدین اسمعیل اصفهانی - جلال الدین بلخی معروف بملائی روم - عراقی و شعرای بزرگی که بعدها پیدا شده اند : مانند عبدالرحمن جامی - مغربی - حسینی استرآبادی . و از شعرای عرب مانند ابن فارض و محی الدین عربی صاحب کتاب فلسفه تصوف مشهور به فصوص الحکم ، و از متأخرین مثل نور علیشاه - مشتاق علیشاه - صفی علیشاه و غیر هم .

۳- صوفی چه میگوید و چه میخواهد؟

صوفیان بر سه دسته اند و هر دسته نیز بتره های گوناگون با امامی مختلف از هم جدا میشوند و روش هر يك هم باروش دیگری اختلاف دارد . امامه در اصل يك چیز میخواهند و بطرف يك هدف میروند .

معروف است که شخصی متدین بمرد صوفی حکایت خلقت عالم را میخواست نقل کند و باینجا رسید که : وقتی بود که خدا بود و هیچ چیز جز او نبود . صوفی گفت : مثل حالا ...

پس صوفی قبل از هر چیز معتقد است که جز خدا چیزی نیست ، هستی مطلق يك چیز است و او همان خدا است و چیزهای دیگر جلوه های جمال

همان يك وجود است .

اما این حقیقت را از ترس دینداران همه وقت باین صراحت نمی گویند و در هر زمانی بالنسبه بقوت آزادی یا ضعف آن بطرزی دیگر ادا میکنند . صوفیان را عقیده ایست که دنیا را تصوف و صوفی اداره میکند و اختیار کار جهانیان در دست قدرت صوفی است .

آنها معتقدند که بزرگترین صوفیان مردیست که بمقام قطب رسیده باشد و قطیبت بخشیدنی و دادنی نیست بلکه در بافتنی است و هر کس که نزد خدا مقرب تر باشد باین مقام میرسد و قطب میشود و جماعتی دیگر «اوتاده» و «ابدال» اند که دستیاران و عمال اداری قطب هستند .

قطب مردیست که در میان مردم زندگی میکند و هیچ داعیه هم ندارد و کسی نمیداند که او قطب است ، ولی خواص میتوانند اتفاقاً این معنی را دریابند .

قطب و اعوان او در هر معیاد معینی در یکی از صحرا های دور افتاده و کوههای خالی از سکنه اجتماع دارند و در آن انجمن بامور کلی و جزئی جهان و جهانیان رسیدگی مینمایند و اشخاص را بامور تهائی روانه میدارند و این اشخاص مانند قطب قادر هستند که به طی الارض یعنی بفوریت از جائی بجائی بروند یا بروی آب بروند و بالجمله بر مادیات طوری تسلط دارند که خاک را يك نظر کیمیا میکنند و سنگریزه را باقوت و مروارید و جاهل را دانا و خلاصه هر چه اراده کنند همان میشود .

و آنها میگویند که همیشه دنیا صاحب یکی از اقطاب است و هیچ وقت نیست که دنیا از قطب خالی باشد .
صوفیان تشکیلاتی داشته و دارند .

در درجه اول: مردیست که حال پیشوا و رهبر را دارد و او را « شیخ » یا « پیر » که فارسی شیخ است یا مرشد یا دستگیر و همچنین القاب دیگر مینامند و او باید از شیخ دیگر اجازه داشته و تعلیم یافته و

باصطلاح «خرقه» از او گرفته باشد.

شیخ وظیفه اش تربیت مردم است و محلی دارد که آنرا «زاویه» یا «صومعه» یا «خانقاه» یا «تکیه» میگویند و در آنجا اطافهائی است که یکی از خود شیخ است که در آنجا عبادت میکند و گاهی هم کسی رامیندرد، اطافه‌های دیگر هر کدام خاص بکس از پیروان است و محل اجتماعی هم دارند، و خادمی است که وظیفه اش رسیدگی بامور خانقاه و معیشت فقرا میباشد.

پیروان را «فقیر» یا «درویش» مینامند و این فقرا را نیز مرتبه هائی است که باید از ابتدا آن مراتب را بترتیب در تحت تربیت و دستور العمل شیخ به پیمایند و تربیت شوند تا بمقام شیخی و پیشوائی نایل آید، چنانکه هر شیخی نیز در زیر نظر شیخ دیگری این مراتب را پیموده و باین مقام رسیده است، فقط گاهی بندرت بعض اشخاص را استعداد درونی و (روحی) بقدری زیاد است که قبل از وصول بخدمت شیخی معین و یا فتن استادی معلوم بواسطه دیدن خوابی یا شنیدن آوازی یا صحبت کسی (مردی دیوانه یا زنی گمنام) طوری منقلب میشوند که مثل آنست که سالها خدمت پیر کرده و ریاضت کشیده باشند و ناگهان چندین مرتبه از مراتب «سیر و سلوک» را میپیمایند.

بالجمله صوفی باید جذبه و کشش روحی او را تکان بدهد در اینحالت او را «مجنون» مینامند، پس بخدمت شیخی برسد و مطابق تشریفات معینی وارد «طریقت» و راه و رسم تصوف بشود و از شیخ تعلیمات ابتدائی را بگیرد (این تعلیمات غالباً مواظبت در خواندن اوراد و تحمل ریاضت‌ها و مشقات سختی است که استاد باو امر میکند) در اینحال صوفی را «سالک» و عمل او را «سلوک» میگویند و درین سلوک گاهی از طرف شیخ و در محفل عمومی یا خصوصی سبزهائی هم باو میدهند و آثاری از فوت روح شیخ و سایر فقرا باو نشان داده میشود و

گاهی در حین سلوک سیرهای دیگری برای او از قوای باطنی خود و دیدران پیش میآید و مجموع اینحالات را که جزء کلاس های ابتدائی صوفی است ، سیر و سلوک ، مینامند و در نتیجه سیر و سلوک حالتائی باو دست میدهد که آنرا ، حال ، میگویند ، و این حالات و سیرها و سلو کها همه بعد از آن است که فقیر بترك همه چیز بگوید ، اگر مال دارد همه را خرج کند ، و از جاه و مقام و حتی از شخصیت .را احترامات و همه علایق و بستگیهائیکه او را با این دنیا ارتباط داده است دست بردارد و ماده و معنا مجرد و از خود گذشته شده باشد .بغیر از زن و فرزند که باید متحمل اداره آنها بشود ولی هرگاه از آن حیث هم مجرد باشد کارش سهلتر خواهد بود .

در بین طریق ، سلوک ، صوفی باید مطیع مطلق شیخ باشد و اگر شیخ یا پیر طریقت ، که گاهی در اشعار فارسی او را ، پیر مغان ، هم مینامند برخلاف عادات و آداب و حتی دین صوفی ، باو تعلیماتی دادندحق چون و چرا ندارد و بایستی مثل مرده در زیر دست غسل یی عرف و تسلیم باشد .
بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

که سالک ییخبر نبود ز راه و رسم منزلها

(حافظ)

آخرین چیزی که سالک ترك میگوید و سخت زین امتحانی که شیخ از او میکند ترك شخصیت و حب ذات است و ماهی مشابه در اولین مرتبه امتحان ، صوفیرا از پیراه آزمایش میکنند و لیاقت و استعداد او را در ترك شخصیت و تحمل خواری و ملامت میآزمایند ، و صوفیان ، ملامتی ، که یکی از فرقه های معتبر تصوف هستند غالب ریاضات و سلوک فقرارا در راه تحمل ملامت و خواری میداند و این راه را بالا ترین طرق و صعب ترین راههای ریاضت میندازند .

جفا بریم و ملالت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافر نیست رنجیدن

(حافظ)

بعد از آن که صوفی این راههای مختلف را از انواع ریاضتها و زحمتها و تلخیها مطابق دستور العمل پیر طریقت پیمود بمقام وصول و روشنی میرسد و آن مقام را مقام وصل میگویند .

صوفی همه چیز را ترك میکند و دست از هر چیز برمیدارد و توجه خود را بیک نقطه معطوف میسازد و تمام حواس خویش را متوجه بیک چیز میدارد و مرتبه بمرتبه در تحت هدایت پیر و مرشد خود بدان نقطه واحد نزدیک و نزدیکتر میگردد و دقیقه بدقیقه در شناخت و تقرب بهمان بیک چیز قویتر و چالاکتر و آماده تر میشود و بعدی عشق او نسبت با آنچه شدت وحدت پیدا میکند که پس از وصول بمقام قرب و وصل از خود تهی و از معشوق پر میشود :

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست

تا کرد مرا تهی و پر کرد زد و ست

یکباره سرا پای مرا عشق گرفت

تا نیست ز من باقی و باقی همه اوست

قبلا دانستیم که صوفی جز بیک وجود کلی چیزی را حقیقت نمیداند و حقیقت نزد صوفی یکی است و آن خدا است که قایل دوست داشتن و دل بستن است و او است که در ادبیات معشوقه و شاعری نام دارد پس برای ما روشن است که صوفی بطرف آشنائی و ارتباط کامل و وصول بهمان معشوق حقیقی میشنابد و اگر بمقام وصل برسد بمعشوق خرد که همان قوه عمومی و موجود واقعی کلی باشد رسیده است و این مقام را مقام کشف و شهود گویند و مکاشفه مصدر آنست .

۴ - صوفی و روابط اجتماعی او .

خواه تصوف باقیمانده تعالیم و مانویت یا مکتسب از اصول برهمنائی

و بردائی باشد و خواه خورد فی نفسه شعبه‌ای از تعالیم اسلامی و از اسرار مخفی سران اسلام باشد که از شیخ بشیخ دیگر بوسیله «خرقه پوشیدن» سپرده شده است، مافلا کاری باین تحقیق ناقص تاریخی نداریم - هر چه هست این فلسفه در دور نمای تاریخی خود بدو دوره قسمت میشود .

تصوف ساده و عملی و تصوف کتابی و علمی .

الف- تصوف ساده و عملی:

قبل از قرن ششم و هفتم هجری مشایخ و بزرگان تصوف بکتاب و علم و فلسفه و درس و بحث اعتنائی نداشتند و صوفی را مرد عمل و کار، تربیت میکردند و او را برای راهنمایی مردم و حسن معامله و تربیت خلق پرورش میدادند و در کلاس های درس آنها از کتاب و علوم و فلسفه بافی و حتی اصطلاحات لفظی چیز مهمی دیده نمیشد .

بشوی اوراق اگر همدرس مائی

که درس عشق در دفتر نباشد

(حافظ)

گریند: شیخ ابوسعید ابوالخیر که مردی دانشمند بود بعد از آنکه ریاضتهای سخت کشید و بمقام «وصل» رسید و برای تربیت خلق مهیا گردید، یکروز هرچه در مدت تحصیل و پس از فراغ از تحصیل کتاب نوشته بود و هرچه نوشته در خانه داشت گرد کرده در زمین سرای خود در قریه «میهنه» دفن کرد و روی آنها نهال باروری غرس نمود .

تنها سر و کار این طایفه با سخن و صحبت و گاهی با ادبیات و شعر بوده است و بعضی از آنها با موسیقی و آواز و رقص هم سروکار داشته اند - لیکن از مناهمی که در دین اسلام جایز نبوده است شدت پرهیز داشته اند صوفیان قدیم اصرار داشته اند که صوفی باید اهل «معامله» باشد - نه بمعنی داد و ستد بلکه بمعنی رفتار و عمل متقابل با خلق، و منظور این دستور خدمت بنوع بشر و تخفیف آلام و زحمات مردم و درس و تعلیم در لزوم برادری و باربری و خدمتگذاری انسان بانسان بوده است .

تمام تعالیم شیوخ در اطراف همین اصل دور میزند :
« دست از همه چیز بردار خودت را هم بحساب میاور و بغیر از معشوق
حقیقی متوجه هیچ چیز مباش و خویشتن را آماده و حاضر و تربیت کن که
نسبت به منوعان و خلق اینعالم از انسان و حیوان و نبات رؤف و مهربان و
مفید باشی و بدرد بخوری و تا ممکن است کسیرا نیازاری و اگر ترایا زارند
غمگین و خشمگین نشوی :

مباش در پی آزار هر چه خواهی کن
که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست .

(حافظ)

کتاب تصوف در این دوره تنها اصول تصوف و شعب و مشایخ و
کلمات آنها را ضبط میکنند و درین کتب از بیچ و خم قواعد فلسفی و کلامی
دیده نمیشود مگر بتدرت .

ب - تصوف علمی :

از قرون ۷ و ۶ بعد که علم « کلام » در مقابل فلسفه ارسطو از طرف
متکلمین اسلامی بوجود آمده شایع گردید دو علم هم که هر دو مربوط به
موضوع ما است بوجود آمد . یکی « حکمت اشراق » که فلسفه را بانوعی از
تصوف آمیخته اند و سلسله اش ب فلسفه « نئوپلاتون » و فلاسفه « اسکندرانی »
میرسد دیگر فلسفه تصوف و ایجاد اصطلاحات مخصوص و طریقه خاص
در شناسائی ماوراء الطبیعه و ذات باری تعالی و ارتباط عالم مادی با عالم
ملکوتی و آنرا علم عرفان نام نهادند و ازین بیعد صوفیان را عارف هم نامیدند
و پیشوایان آنها: اولی که « حکمت اشراق » باشد شیخ شهاب الدین سهروردی
معروف بشیخ شهید و آخوند ملا صدری شیرازی است که هر دو ایرانی
بوده اند و پیشوای فلسفه تصوف که شاخه ای از علم کلام است شیخ محی -
الدین ابن الاعرابی صاحب کتاب « فصوص الحکم » از نژاد عربست .

و از روزیکه تصوف جامعه علمی کامل پوشید و تحت قال و مقال
مباحث و اصطلاحات قرار گرفت : از لطافت و ظرافت دوران قدیم و شاید

هم از قدرت و عظمت عملی او کاسته شد و گویا خواجه این بیت را در همین معنی فرموده باشد :

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان
قال و مقال عالمی میکشم از برای تو
و باز اشاره بتصوف عملی قدیم میکند آنجا که میفرماید :
ستاره بدر خشید و ماه مجلس شد
دل ریمده ما را انیس و مونس شد
نگار من که بمکتب نرفت و خط نوشت

بغزه مسئله آموز صد مد رس شد
و ازین رو بهترین اشعار تصوف و دلکش ترین ترها و روایات صوفیان همانهاست که در دوره اول گفته و نوشته شده و یا بسبب قدیم تدوین گردیده است ،

۵- ادبیات فارسی و تصوف :

گفتم که تصوف ابتدا در پایتخت خلفای عرب بغداد شهرت کرد و مشایخ بزرگ مانند جنید بغدادی و شبلی و حسین بن منصور حلاج و غیر هم در آن شهر که در قرون هشتم و نهم میلادی و دوم و سوم و چهارم هجری مرکز علوم و مطاف علمای هر ملت و مذهب و محل مباحثه و مناظره و مجادلات علمی و ادبی دنیا و آزادترین جانی برای اظهار عقاید بشر محسوب میگردد جمع میشدند .

در ایران نیز یک قرن دیرتر مشایخ بزرگ پیدا شدند و از جمله بایزید بسطامی است که در شهر بسطام نزدیک شاهرود حالیه اقامت داشته و مقبره اش هم آنجاست . زازو آثار مختصری به نثر باقی مانده و شهرت جهانی داشته است و او بود که گفت : درجه من غیر از خدا چیزی نیست !
و سخن حلاج که گفت : من خدایم اتکرار کرد .

بعد از او در «خرقان» که در همان ایالت دهستان بوده است در اواسط

قرن چهارم مردی بنام شیخ ابوالحسن پیدا شد که شهرت جهانی یافت و او از دوسلف خود حلاج و بایزید قدری محتاط تر بوده و مانند جنید، بیسل نداشته است که از ظاهر شریعت تجاوز کند و یا مثل حلاج اسرار پنهانی را فاش سازد و بدار برود ا

گفت آن مرد کز او گشت سردار بلند

عیش آن بود که اسرار هویدا میکرد

(حافظ)

و از اوایل قرن پنجم هجری در نیشابور و اطراف خراسان مشایخ صوفیه پیدا شدند و سخنان خود را بفارسی گفتند و مردم را بفقیر و تصوف دعوت کردند و مجالس ترتیب دادند و خانقاهها راه انداختند و معروفترین آنها شیخ ابوسعید ابوالخیر، از اهل مینه از قراء سرخس و ایورد بود و این مرد بود که تصوف را در خراسان رواج داد و خود او هم شعر میگفت . تا این زمان یعنی اوایل قرن پنجم ادبیات فارسی از غزلهای عاشقانه و قصیده های و صفی و مزدوجات حماسی و اخلاقی و اجتماعی که مجموع آنها بسیار ساده و بی تکلف و خالی از مضامین دینی یا علمی بود تجاوز نمیکرد. نمونه این نوع اشعار: شاهنامه فردوسی و دیوان رودکی و فرخی و مثنوی کلبله و دمنه رودکی و آفرین نامه ابوشکور بلخی بوده است . اما ازین تاریخ ببعد دو نهضت در خراسان که گهواره ادبیات فارسی است پیدا شد :

- الف - نهضت فلسفی و دینی از طرف شیعه اسمعیلی - نمونه های آن اشعار « کسائی، مروزی و دیوان ناصر خسرو قبادیانی، و رساله های اوست و غیره.
 - ب : نهضت تصوف از طرف شعرا و نویسندگان - و نمونه های آنها دیوان سنائی غزنوی و کتاب « کشف المحجوب » ابو عثمان غزنوی در شرح حال مشایخ صوفیه و اقوال ایشان و غیره
- پس اولین شاعر صوفی اگره ابوسعید ابوالخیر، را که گویند بسیار

کم شعر گفته به حساب نیاوریم، حکیم مجذوب بن آدم سنائی است که مخصوصاً در غزلهای خود اصطلاحات صوفیان را برای اولین مرتبه بنظم آورده و انقلاب بزرگی در مضامین و طرز تفکر و نوع شعر در زبان فارسی بر پا کرده است .

۱- سنائی برای بار اول اصطلاحات زیر را در غزلهای خود آورده است:

صومعه : اطاق مخصوصی که زاهد یا صوفی در آن بسر میرد و آنرا

«زاویه» هم میگویند .

خرابات : جائی که صاحبان آن گنبر یا ترسا بودند و در آنجا محرمانه

شراب میخوردند و موسیقی مینواختند و مردم رند و لالایی آنجاها عیش می

کردند ولی در اصطلاح صوفیان خانقاه و مجلس شیخ را خرابات میگویند .

خراباتی : کنایه از اهل خرابات و با اصطلاح صوفی را گویند .

فلاش : از اصطلاحات سنائی است و بعد صوفیان بقلندر ها و سالکان

پر شور و فلاش میگفتند .

ابدال : بهمان معنی که گفته شد - یعنی از یاران قطب .

طامات : افسانههای خرافی .

نخوام من طریق و راه طامات آدم انسانی مرا می باید و راه خرابات

ترهات : سخنان بی اساس .

نیت : خود شناسی و شخصیت دوستی .

حقیقت : ضد مجاز .

قبض : گرفتگی درویش در وقت ریاضت .

بسط : گشادگی دل درویش در حین ریاضت .

وجود : اشاره بذات واحد که حقیقت تنها اوست .

در مقام وجود منزل کشف چونی و چندی و چرانی نیست

کشف: حالتی است که سالک را در آخرین منزل وصول روی دهد
و حقایق وجود بر او کشف شود .

قمر - قیبری: درویشی و صوفیگری .

فاقه و گرسنگی و ریاضت کشی

لاوالا: اشاره بنفی همه چیز و وحدت وجود و یکی بودن کلیه
موجودات است که گفته شد - سنائی برای اولین بار گوید:
از در درو اژه لا تا بدار الملك شاه

هفت هزار و هفتصد و هفتاد راه و رهنزست

یعنی از روزی که تربیت منفی را پذیرفتی و ترك همه چیز گیتی
تاروزی که پیانخت وصول و کشف برسی هفت هزار و هفتصد و هفتاد طریق
وراه و در هر طریق و راهی همینقدر راهزن و دزد و شیطان موجود است ا
مرقع - خرقة: خرقة و مرقع یعنی جبهای که سراسر وصله دار باشد
ورقمه بررقمه یعنی وصله بوصله رویم دوخته باشند، و مشایخ را خرقة این
طور بوده است .

سالوس: ریا کاری و عوام نریبی.

حال: کیفیتی که در حین سیر و سلوک و بعد از آن عارض سالک می شود .
مصطفی رفت از جهان و حال بر ماحل نکرد

ابوحنیفه رفت و ز او در گرد عالم قال ماند

یعنی محمد رفت و معنی حال را برای ماحل نکرد و ابوحنیفه امام
مسلمانان هم رفت و در دنیا از او گفتگوی مذهبی باقی ماند. اشاره با سراسر
تصرف است که تازه می خواهد در عالم راهی نوبه بشر نشان بدهد . و
گذشتگان نتوانسته اند آنرا درست حل کنند. و ضمناً میگویند که این رمز
حل نشدنی است .

تسلیم: اطاعت محض و رضا بهره پیش آید و اینهم از لوازم تربیت
منفی است .

نقی و اثبات: از اصطلاحات مشکل صوفیه است.

صفت : اشاره بصفت خدا.

صفا : پاکی دل صوفی و خال شدن از علایق.

صحو : هوشیاری و حاضر بودن حواس صوفی .

محو : فرورفتن صوفی بخود و ملتفت اطراف نبودن و این حال ضد صحو است.

فنا : مردن و نیست شدن در راه خدا با وجود زندگی و آنرا فناى در خدا، گویند و سنائی گاهی فارسی این اصطلاح را که « نیستی » باشد آورده است .

دل بتخته هر که او در منزل جانان کشد

از وجود « نیستی » باید که خط بر جان کشد

یعنی هر که بخواهد صوفی شود و بخدا عشق ورزد باید از وجود

فنا در راه خدا دور زندگانی و جان خود را قلم بکشد و از زندگی و مادیات چشم پوشد .

ملکوت : ضد عالم مادی است و محل حیات و زندگانی روحانی

است .

وقت : آن دقیقه که صوفی بتفکرات معنوی مستغرق شود .

صفای وقت : قوت و شدت نوع تفکرات در دقایق تفکر .

ناموس : اصول و مقرراتی که در زندگی صوفی را پای بند ساخته و

او را بشخصیت و علائق دنیا نزدیک میکند و دامن گیر مرد میشود .

طریقت : راه و رسم تصوف .

باطن : حقایقیکه ظواهر مضموش آنرا پیرشاند و اهل باطن دارندگان

این حقایقند که بظواهر اعتنائی ندارند .

قلندر : قلندریه طایفه‌ای از صوفیان که بهیچ قیدی و هیچ علائقی

قید ظواهر شریعت اعتنا ندارند و قلاش و ارباش و رند و تر دامن و پاکباز

و مقار (قمار باز) و کم‌زن و شاهد باز و ملامتی همه از اصطلاحات قلندران

است . و قلندران از مهمترین طوایف صوفیه بوده اند و سائنی و حافظ در این رشته خود را معرفی کرده اند .

غیرت : تنها غیرت را مستحق خدا میدانند که اگر صوفی بفر ازو بچیزی عشق بورزد غیرت معشوق ار را محو میکند .
بلبلی خون دلی خورد . و گلی حاصل کرد

برق غیرت بهدش حال پریشان دل کرد

(حافظ)

حافظ این شعر را در باره مرگ پسرش که مرده است میگوید و مرادش آنست که چون خدا نخواست من بچیزی علاقه داشته باشم . برق غیرتش فرزند مرا از من گرفت و خود را به بلبل و پسرش را بگل و خواست خداوند را به برق ، که مایه از بین بردن گل شده است تشبیه مینماید .
اسرار : رازهای پنهان صوفیان که غالباً همان « وحدت وجود » مراد

است .

محرم و نامحرم : محرم صوفی و نامحرم زاهد و تقیه وریا کار .
درد : جزو ریاضتهای درونی و شدت طلب سالک است که تا بمقصود نرسیده ناراحت و درد مند است .

خامی و پختگی : در مراتب سیر و سلوک .

خوف - رجا : خوف ترس از عدم و وصول که گاهی يك عمر در طلب باید گذرانید و رجا یعنی امید بوصل که گاهی در يك لمحّه بمکاشفه و شهود حاصل میشود .

مولوی گوید :

هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم يك كوچه ایم

میگوید : شیخ فریدالدین عطار همه مقامات و مراتب را طی کرده بسر

منزل مقصود رسید ولی ما هنوز در مرحله نخستین راه طی میکنیم و بجائی نرسیده ایم .

همچنین دیگری از استادان گفته است :

غره مشو که مرکب مردان مرد را
در سنگلاخ بادیه پوها بریده اند
نومید هم مباش که رندان جرعه نوش
تا که به یک ترانه بمنزل رسیده اند

سماح : مجلسی که صوفی شعری میخواند با آهنگ و کسی بآن آهنگ ضرب میگیرد و صوفیان جال میکنند و میرقصند و خرجه‌های خود را پاره کرده بخواننده «قوال» میبخشند. و بعضی از صوفیان این عمل را جایز نمیشمارند و بعضی جایز میدانند.

آن : ضمیر اشاره است، و برای بار اول سنائی آن را بمعنی لطف و زیبایی خاصیکه از حد وصف بیرون باشد به معشوق نسبت داده است .
شاهد آن نیست که مونی و میانی دارد .

بندۀ ظلمت آن باش که آنسی دارد

(حافظ)

و صد ها لغات و اصطلاحات دیگر مانند : صدق - شوق - محبت معرفت و بسیار اصطلاحات که بعدها منسوخ گردیده است، برای مرتبه اول در شعر استاد سنائی دیده میشود .

۲- بعد از سنائی اصول تصوف در اشعار شعرا خاصه در غزلها دیده میشود و اینها هم بدر دسته اند.

الف : آنهاست که معانی تصوف خاصه «وحدت وجود» را در لباس اصطلاح نگفته بلکه بسبب قدیم و با همان عبارات معمولی این معانی را آورده اند و این شعر ادرقرن ششم و هفتم هجری زیاد بوده اند و شاید بتوان نظامی گنجوری و سعدی شیرازی را از آن دسته شمرد .

ب - آنهاست که بین بین هستند - یعنی گاهی اصطلاحاتی نیز بکار برده اند - و خاقانی شیروانی و کمال الدین اسمعیل اصفهانی از آنها هستند.

ج - آنهاست که با اصطلاحات کار داشته اند و در نظم و نثر آنها را

استعمال کرده‌اند و پیرو سنائی بوده‌اند و از آنجمله است، شیخ فریدالدین عطار، صاحب دو جلد نفیس و بی‌مانند «تذکره الاریاء» و دیوان قصیده و غزل وثنویات متعدد چون «منطق الطیر» و غیره .

عطار در اوایل قرن هفتم بدست مغل در نیشابور کشته شد و از بزرگان اینطایفه است - شغل او طبابت و دوا فروشی بوده است .

بعد از جلال‌الدین محمد بلخی معروف ببلائی روم است که از خراسان با پدرش مهاجرت کرد و بعد از عطار هم زنده بوده است، و در شهر «قرنیه» از شهرهای آسیای صغیر که آنجا را روم بگفته‌اند میزیست است و دیوان بزرگ غزلیات و شش دفتر «ثنوی» او شهرت جهانی دارد. او نیز بتقلید سنائی و عطار گامی اصطلاحات تصوف را در شعر آورده است ولی مثل آیندگان مقید نبوده است و از خود هم الفاظ و اصطلاحاتی دارد که بعد معروف شده است .

دیگر از معاریف صوفیان که شعر گفته‌اند:

اوحدی مراغه معاصر مغل و از شعرای قرن هشتم است و او هم گاهی اصطلاحات را آورده و گاهی الفاظ خاص دارد.

خواجه حافظ شیرازی از شعرای قرن هشتم است و او از عجایب عالم است و فلسفه و سیاست و عرفان را مثل مومی که از هر چه بخواهند میسازند در دست خود داشته و ظاهراً قدری پرشته «قلندریه» نزدیک بوده

است دیگر «شیخ محمود شبستری» صاحب «گلشن راز» است

دیگر مغربی تبریزی است از شعرای قرن نهم معاصر تیموریان و دیوان غزلیات او چاپ شده و پر است از اصطلاحات عرفان و از فرط اصطلاحات اشعارش ثقیل و بی نمک شده است.

دیگر مولانا عبدالرحمن جامی از شعرای قرن نهم و از مشایخ صوفیان معروف به «نقشبندی» است و او هم مثل حافظ و اوحدی تصوف را با اصطلاحات و الفاظ خاص خود ترکیب کرده بسیار بانمک و زیبا افتاده

است و از شعرای بزرگ ایران است و دیگر شاه قاسم انوار است معاصر
تیموریان و دیوان شعر دارد . و دیگر شاه نعمت الله ولی ، شیخ صوفیان
نعمت الهی ، است

و بعد از اینها شعرای زیادی در میان صوفیه و عرفا آمده اند که باید
در فصلی دیگر از آنها نام برد و از آن جمله هاتف اصفهانی است از
شعرای قرن ۱۲ هجری که ترجیع بند او در وحدت وجود شهرت جهانی
دارد ولی از آوردن اصطلاحات زیاد خود داری کرده و خوب شده است
دیگر از شعرای قرن سیزدهم نشاط مقلد حافظ و نور علیشاه و
مشتاق علیشاه و صفی علیشاه و حاج ملاهادی متخلص با سرار و عده ای دیگرند
که شهرت جهانی ندارند .



برای آبیاری ازبکستان در عرض بیست سال شصت کانسال
وسیع آبیاری حفر گردیده و پانصد کارخانه که بصودی خود آب
رودخانه را با تلمبه بالا کشیده و در مزارع بخش میکند د امر شده است
در نتیجه این سیستم آبیاری میلیونها هکتار زمین که سابقاً لم یزرع بود
آباد شده است .